

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل آیدنولوژیک

فرستنده : نیک محمد وصال

بسم الله الرحمن الرحيم

بسمله مفتاح گنج حکمت است
هست مفتاح در گنج حکیم
جمله در قرآن حق آمد ضمین
مندرج گردیده اندر فاتحه
جمله اندر بسمله شد مندمج
بی توقف منظوی در تحت باست
مندرج در نقطه است ای ماه رو
با است آخر نقطه اول در نظام
سرّ ائی نقطه فی تحت با
مرحبا زان عبد ربانی قیام
وحدت آمد گشت کثرت منغصم
مطلع کثرت رسول مصطفی
مظهر نقطه ولی خلوتی
مظهر نقطه ولی ذوالجلال
مظهر نقطه ولی ذوالبطون
مظهر نقطه ولی ذوالعلا
مظهر عشق آن ولی با بهاء
گر نباشد يك دو ظاهر کی شود
شهر علم من علی با بها
افتخار هر نبی و هر ولی
جز نبی کو صاحب شرع شما است
من ولایت را به او تفهیم کن
تاج بخش و تاجدار انبیاء
گر نبودی در جهان بودی نبود
من نکردم خلق ای احمد تورا
عقل هر دانا بر این معنی گواست
در همه ذرات عالم ای سندن
از فراز عرش تا تحت الثری
بشنو اکنون تا بگویم از نخست

گنج حکمت آن کتاب رحمت است
بای بسم الله الرحمن الرحيم
علم های اولین و آخرین
و آنچه در قرآن خفیه واضحه
و آنچه اندر فاتحه شد مندرج
و آنچه اندر بسمله نور هدی است
و آنچه اندر با بدی ز انوار هو
باست ظاهر نقطه باطن کلام
زین سبب فرموده شاه اولیا
حبذا ز آن تحت فوقانی مقام
نقطه چبود کل ما لاینقسم
مظهر وحدت علی مرتضی
مظهر باء آن نبی جلوتی
مظهر باء آن نبی با کمال
مظهر باء آن نبی ذوفنون
مظهر عقل آن نبی بانها
مظهر حسن آن نبی با حیا
با دو آمد نقطه يك اندر عدد
زین سبب فرمود ما را مصطفی
همچنین فرمود آن سر خفی
علم از کل خلائق در خفا است
او نبوت را به من تعلیم کن
گفت اندر مدح آن شه مصطفی
گر مرا فرمود خلاق ودود
گر نبودی ابن عمت مرتضی
این روایت خالی از چون و چراست
زانکه ظاهر جوید از باطن مدد
تابع باطن بود هر ظاهری
چون تورا روشن شد این معنی درست

آن شنیدستی که خلاق ولی
غیر او بند تو را یار و ولی
ظاهر احمد ز باطن مستبین
گر ز من خواهی سند ای مستند
گر نبودی باطن احمد علی
هست معبود آنکه آمد مستعان
وہ چه خوش یاد آمد در این نمط
فکر کن در این کلام ای مولوی
تا بدانی کانچه آید از خدا
باید اول وارد آید بر ولی
گفت آن سر خفی نور جلی
چون بود نون نبی را قلب و او
پس ولی قلب نبی و جان اوست
نیست اندر صفحہ کون و مکان
عابد است و حق بود معبود او
او است مصنوع خداوند قدیر
او است جان عقل و امر کردگار
نفس پیغمبر امام مطلق است
وہ چه خوش گفت آن ولی ذوالمنن
کیستم من احمد احمد کیست من
گر نظرداری بدن مان هم یکی است
با تو گویم بشنو ای معنی شناس
ذات حق باشد منزہ از دوئی
برتر از ادراک عقل است و حواس
مظهر اسماء علی وجہ الکمال
عقل کل چون خواست با آن کرو فر
تار و پودی ساخت ز اسماء و صفات
لیک ہر یک راز اسماء و صفات
جامہ خوش دوخت از لالای او
نعت او بیرون ز عقل است و گمان
در تمام آنچه گفتیم ای ولد
ساعتی بنگر تو در فقہ الرضا
گفت چو بستید احرام نماز
باید از ماہا یکی را در نظر
ہان کہ نعت اولین و آخرین
ما ہمہ نقشیم و او نقاش ما
نقش از نقاش کی دارد خبر
جز بدان صورت کہ نقاشش نہاد
یک سر موئی نیارد بیش و کم
ای دریغا کین کهن نقش حقیر
من نیارم نقش او را با ملک
چون نباشد مدح او را انتہا

گفت احمد را مدد جو از علی
کل ہم منك منہ ینجلی
باطن او مستعان نعم المعین
گویمت ز آنرو کہ هستی معتمد
استعانت از کجا حاصل شدی
ہست این معنی بر اہل دل عیان
نکتہ نغز و خوش و دور از غلط
گر نہای مانند من گول و غبی
وحی یا فیضی برای مصطفی
بر رسول آنگاہ گردد منجلی
افتخار ہر نبی و ہر ولی
قلب و او آمد الف ای گنج کاو
قلب قلبش نور اللہ ذات ہو است
جز علی معبود و جز او مستعان
ساجد است و حق بود مسجود او
ز امر او گشتہ عیان بالا وزیر
ذرہ بی او نگردد آشکار
ہم حق و ہم باحق و ہم برحق است
چون عیان فرمود سر خویشتن
ما یکی روحیم اندر دو بدن
دو نہ بیند ولی کوراشکی است
تا برون آید دلت از التباس
نی در او مائی بگنجد نی توئی
بی لباس است و نگنجد در لباس
لیک الا آن علی ذوالجلال
بہر او دوزد لباس مختصر
قدر عقل و درک خیل ممکنات
قدر عقل و درک اہل کاینات
لیک کوتہ بود بر بالای او
برتر از افہام این خلق جہان
گر ز من خواهی در این معنی سند
ثامن اطہار از اہل ولا
سوی درگاہ خدای بی نیاز
اندر آرید ای گروہ با بصر
اندرین یک حرف شد درج ای امین
ز آنکہ باشد دست او دست خدا
از مؤثر کی شود آگہ اثر
کی بہ مدح او تواند دم گشاد
ز آنچه او را داد بگذارد قدم
گنجہا دارم زم مدحش در ضمیر
کآن ز خدامش بود در ہر فلک
دست بردارم بسویش از دعا